

علم اصول الفقه

٢٣-١٢-١٩ تعريف علم اصول فقه ٦٦

دراسات الاستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

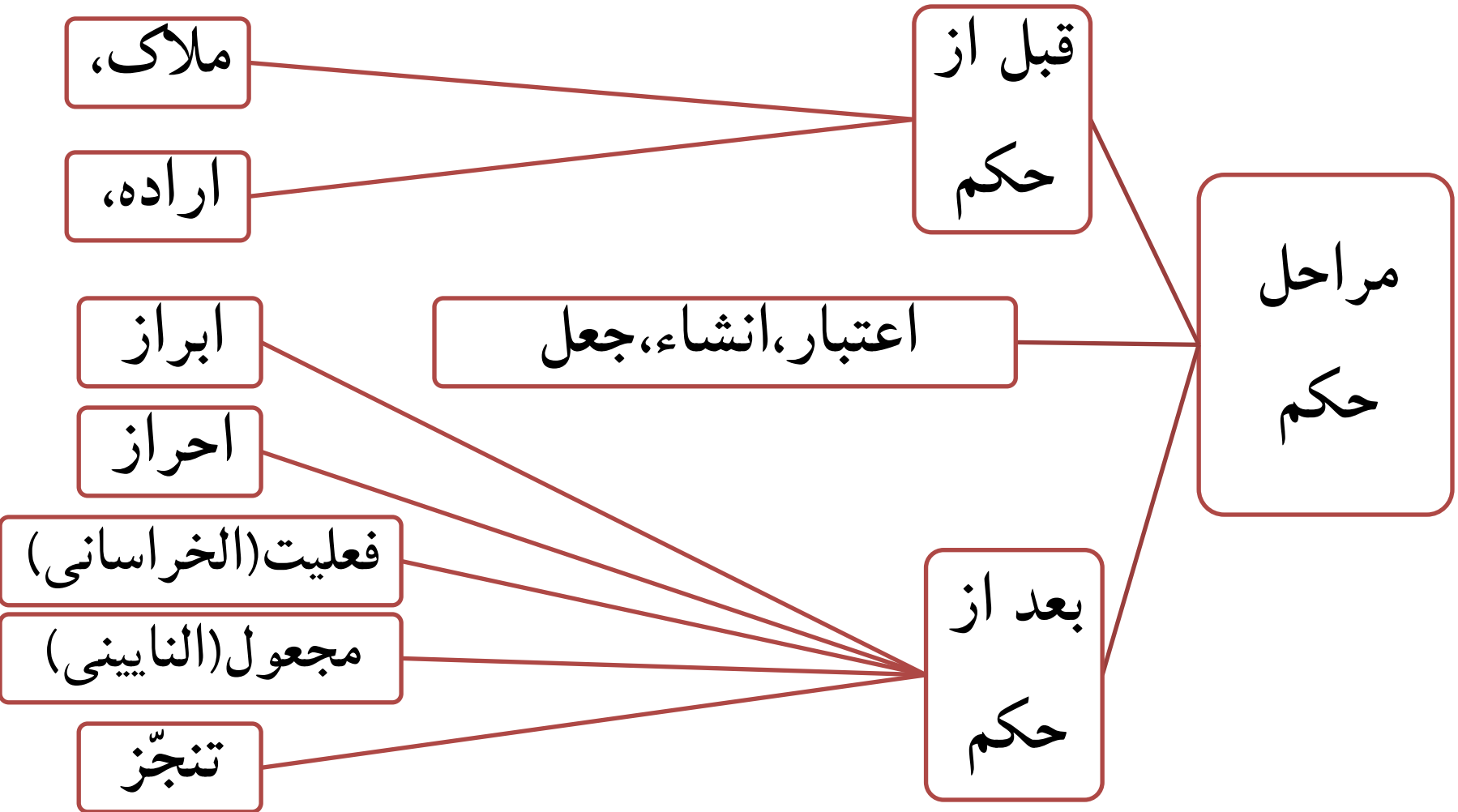
فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط

مراحل حکم



حکم اولی و حکم ثانوی

واقعی

ظاہری

حکم

حکم واقعی و حکم ظاهری

- مطلق حکم اضافه بر تقسیم به وضعی و تکلیفی، تقسیم دیگری نیز دارد. در این تقسیم حکم بر دو قسم است: ا. حکم واقعی. ب. حکم ظاهری.
- تفاوت این دو تقسیم در جهت و معیار تقسیم است و از آنجا که در مقسم تفاوتی ندارند، دو تقسیم در عرض هم شمرده می‌شوند.
- در نتیجه‌ی چنین تقسیماتی، حکم تکلیفی بر دو قسم واقعی و ظاهری خواهد بود، همان گونه که حکم وضعی نیز یا واقعی است یا ظاهری.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- آنچه تا کنون در صدد بیانش بودیم و مراحلش را ذکر می‌کردیم، ناظر به حکم واقعی بود.
- بر اساس آن مطالب، علم و جهل مکلف نقشی در حکم واقعی ندارد. در خود موضوع مصلحت یا مفسده‌ای نهفته است، چه بعد اطلاع داشته باشد، چه اطلاع نداشته باشد.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- گاهی مکلف راهی به اعتبار مولی پیدا نمی‌کند و نسبت به آن جاهل است یا نسبت به آن شک دارد. در فرض جهل یا شک مکلف نسبت به اعتبار مولی و به تعبیر دیگر در فرض جهل یا شک نسبت به حکم واقعی، اگر مولی، وظیفه و تکلیفی برای مکلف بیان نمود و حکمی برای او قرار دارد، آن حکم، حکم ظاهری است.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- بنابراین حکم واقعی، حکمی است که برای امور واقعی، قطع نظر از علم و جهل مکلف، جعل می‌شود و حکم ظاهری، حکمی است که در موضوع آن جهل یا شک نسبت به حکم واقعی اخذ شود.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- بر طبق این تعریف، مؤدای امارات و اصول عملیه هر دو از قبیل حکم ظاهری هستند. زیرا اماره مادامی حجت است که مکلف، علم به خلافش نداشته باشد؛ همچنان که اصول عملیه زمانی مرجع مکلف هستند که وی راهی به حکم نداشته باشد. در اصطلاح اصولی‌ها و به خصوص شهید صدر، حکم ظاهری و واقعی به همین معنا به کار رفته است.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- بدین ترتیب احکام ظاهری به دو دسته تقسیم می‌شوند:
- ا. دلیل اجتهادی: احکامی که مؤدای اماره هستند.
- ب. دلیل فقهاتی: احکامی که مؤدای اصول عملیه هستند.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- مؤدای اماره، یک حکم ظاهری است که معیار اعتبار این حکم، کاشفیت یک طریق معین است.
- مثلاً مؤدای خبر واحد که بیانگر یک حکمی است، چون از طریق خبر واحد برای ما بیان شده و خبر واحد سطحی از کاشفیت و واقع نمایی را داشته، این حکم اعتبار شده است.
- بنابراین اعتبار یا حجیت (به تعبیر دیگر)، مرهون ویژگی موجود در این طریق است.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- در مقابل اصول عملیه، یک سری احکام ظاهری هستند که در فرض تحیر مکلف، برای تعیین وظیفه‌ی عملی او اعتبار می‌شوند. مکلف در مقابل عمل ناچار است، راهی را انتخاب کند، یا کار را انجام دهد یا آن را ترک کند. اگر مولی حکمی اعتبار نماید تا مکلف در مقام عمل از این تحیر خارج شود، این حکم از قبیل اصول عملیه خواهد بود.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- با این دید،
- احکام واقعی، آن احکام نفس الامری هستند که در لوح واقع و به تعبیری در ذهن شارع جعل می‌شوند، چه این احکام، تکلیفی باشند و چه وضعی.
- و احکام ظاهری همه‌ی آن چیزی است که در ظرف مکشوف نبودن حکم واقعی وجداناً برای مکلف، یعنی زمانی که یقین به حکم واقعی ندارد، اعتبار می‌شود.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- در یک اصطلاح دیگر و با تغییر در تفسیر، در متن مؤدای اماره، شک نسبت به واقع، ظاهراً اخذ نشده است.
- در این صورت لسان اماره، لسان کشف واقع و نشان دادن حکم واقعی و نفس الامری است.
- حال آن که در متن مؤدای اصول عملی، شک اخذ شده است.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- مطلب فوق را در قالب مثال شرح می‌دهیم. وقتی زراره مثلاً از امام صادق علیه السلام روایتی نقل می‌کند مبنی بر این که: نماز چنین شرایطی را دارد حج و روزه فلان احکام را دارند و در آن شرایط واجب می‌شوند، در متن هیچ کدام فرض جهل نسبت به واقع وجود ندارد و ویژگی اماره این است که واقع‌نمایی دارد.
- اما در موضوع استصحاب: لا تنقض الیقین بالشک، در موضوع برائت: رفع ما لا یعلمون و...، شک و جهل (ما لا یعلمون) اخذ شده است.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- وقتی این دو مثال را با هم مقایسه کنیم، می بینیم در مؤدای اصول عملی، در خود لسان دلیل، جهل نسبت به واقع و جهل نسبت به حکم اخذ شده، در حالی که در مؤدای امارات این جهل و شک اخذ نشده است.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- به این لحاظ می‌توانیم بگوییم: مؤدای امارات، احکام واقعی است و مؤدای اصول عملی، احکام ظاهری.
- یعنی واقعی و ظاهری بودن آنها را به لحاظ لسان ظاهرشان تقسیم کنیم.
- در جایی که در لسان دلیل، شک نسبت به حکم واقعی وجود دارد، آن، یک اصل عملی است و در جایی که در لسان دلیل، شک نسبت به حکم واقعی، اخذ نشده و دلیل ظاهراً در مقام کشف و نشان دادن واقع است، و ادعای نشان دادن واقع را دارد، ما با یک اماره مواجهیم.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- توجه به این نکته ضروری است که در این تفسیر اگر چه در اماره، شک نسبت به واقع وجود ندارد و ظاهر اماره این است که واقع را به مکلف می‌نمایاند، اما نیازمند حجیت شرعی است.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- بین کشف واقع با اماره و کشف واقع با یقین و قطع فرق است. وقتی با یقین و قطع به واقع می‌رسیم، یعنی به حکم واقعی رسیده‌ایم و تمام حکم واقعی بر ما مکشوف شده است. برای این طریق، حجیت اعتباری شرعی معنا ندارد.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- البته ضرورت عمل بر اساس یقین، یعنی حجیت یقین، به تعبیر علامه طباطبایی جزو اعتباریات است؛ ولی این یک حکم اعتباری است که عقلاً ضرورتاً به آن حکم می‌کنند و نمی‌توانند مقابل آن را هم بپذیرند. یعنی شارع نمی‌تواند از صاحب یقین بخواهد در ظرفی که یقین دارد از یقین خویش تبعیت نکند.
- طریق یقین، اعتبار خودش را از شرع اخذ نمی‌کند؛ اگر چه مؤدای یقین، یعنی آنچه به آن یقین پیدا می‌شود، خود از اعتبارات شارع است، یعنی یا یک حکم تکلیفی است یا یک حکم وضعی.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- اما وقتی مثلاً خبر واحد، حکم وجوب حج با فلان شرایط یا حکم روزه یا حکم نماز صبح و... را بیان می‌نماید، در این که مؤدای آن، حکم شرع باشد و مکلف بتواند بر اساس آن مشی کند، نیازمند اعتبار شارع است.
- یعنی از سطح یقین که پایین می‌آییم، به حجیت شرعی نیازمندیم.
- اگر می‌گوییم: شارع آن را حجت کرد، یعنی همین حکمی را که خبر واحد بیان نموده به نحوی از انحاء اعتبار کرده است؛ اما می‌دانیم که حجیت اماره مادامی است که یقین به خلاف نداریم.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- پس در واقع در موضوع حجیت اماره، جهل نسبت به واقع و شک نسبت به آن اخذ شده است. تا زمانی اماره حجت است که مکلف یقین به واقع ندارد. آنجا که مکلف یقین دارد، حجیت اماره، اعتبار و ارزش خویش را از دست می‌دهد، چه مؤدای یقین با اماره مطابق باشد، چه نباشد.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- یعنی اگر مکلف یقین دارد که نماز صبح دو رکعت است، زرارہ ہم برای او مطلب را بہ همین شکل از قول امام صادق علیہ السلام بیان کرده است، حجیت خبر زرارہ بی-معنا است؛ چون واقع خود، مکشوف شدہ است. در جایی مکلف بر مؤدای امارہ مشی می‌کند و آن را یک حکم شرعی تلقی می‌نماید کہ حجیت داشته باشد و در حجیت امارہ، جہل و شک نسبت بہ واقع اخذ شدہ است.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- بنابراین اماره مثلاً خبر واحد ممکن است مطابق با واقع باشد و ممکن است مخالف با واقع باشد. در صورتی که راوی در نقل مطلب خطا نکرده باشد و عمداً یا سهواً در مطالب معصوم علیه السلام تغییری نداده باشد، خبر مطابق با واقع است و در غیر این صورت اماره، لسانی خلاف واقع دارد.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- مکلف به این حکم، از آن جهت که خبر واحد حجیت دارد، عمل می‌کند. این حکم در این فرض، یک حکم ظاهری است و مکلف زمانی در می‌یابد که اماره واقعاً مطابق با واقع است که واقع برای او مکشوف شود و علم وجدانی به واقع پیدا کند. در ظرف همین علم وجدانی، اماره، ارزش و اعتباری نخواهد داشت.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- امارات و اصول عملی، اگر چه در این که حکم ظاهری اند، مشترکند، در خصوصیات با هم فرق دارند. امارات، خصوصیات و ویژگی-هایی دارد که اصول عملی فاقد آن هستند. مهمترین ویژگی اماره و میز آن، حجیت مثبتات امارات است که در بحث‌های آینده، به آن می‌پردازیم. مثبتات امارات، یعنی لوازم عقلی امارت، حجت است در حالی که مثبتات اصول عملی حجت نیست.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- جا دارد در اینجا اشاره کنیم اصول عملی به دو قسم تقسیم می‌شوند:
- ا. اصول عملی محرز.
- ب. اصول عملی غیر محرز.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- مقصود از اصول عملی محرز اصولی است که یک نحوه احراز نسبت به واقع دارند؛ همانند استصحاب
- و مقصود از اصول عملی غیر محرز، آنها است که اصلاً نظر و نظارتی به واقع ندارند؛ همانند براءت و احتیاط.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- اصول عملی محرز، یک حالت برزخی بین اصول عملی غیر محرز و امارات دارند. در مورد استصحاب گفته می‌شود: عرش اصول است و فرش امارات، یعنی حالتی برزخی دارد. از یک جهت شبیه اماره است و نوعی واقع نمایی و احراز واقع در آن می‌باشد و از جهت دیگر اصل عملی است.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- آن مراحل به طور خلاصه چنین است: ملاک یا مصلحت و مفسده‌ای در واقع وجود دارد. بر اساس آن ملاک، اراده‌ای در نفس مولی پیدا می‌شود. آن اراده، مولی را به اعتبار حکمی بر طبق آن ملاک وادار می‌کند و مولی آن اعتبار را ابراز می‌نماید. بعد از ابراز مولی، وقتی واقعاً مولی تحقق آن تکلیف و حکم را در خارج خواستار شود و در نفس مولی آن اراده تحقق یابد، حکم به فعلیت می‌رسد. اگر مکلف از آن حکم فعلی، آگاه باشد، حکم برای او منجز خواهد بود.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- در اصطلاحات اصولی‌ها، حکم واقعی و ظاهری به معنای دیگری نیز به کار رفته که فعلاً مورد نظر ما نیست. در آن اصطلاح مؤدای اماره، حکم واقعی و مؤدای اصول عملیه، حکم ظاهری خواهد بود.
- مرحوم مظفر در اوایل اصول فقه، تقسیم حکم به ظاهری و واقعی را بیان می‌نماید و می‌گوید: دلیل بر حکم واقعی، دلیل اجتهادی و دلیل بر حکم ظاهری، دلیل فقاهتی است (ر.ک: مظفر،). با این تعبیر ظاهراً حکم ظاهری فقط به اصول عملیه اختصاص دارد و مؤدای امارات در زمره‌ی احکام واقعی قرار می‌گیرد. اما سخن وی، دقیق نیست. چون حکم واقعی را به صورتی که ما بیان کردیم، ذکر نموده؛ اما بر مؤدای اماره تطبیق کرده است. بله، به یک معنایی و در اصطلاحی دیگر می‌توان مؤدای اماره را حکم واقعی نامید و مؤدای اصول عملیه را، حکم ظاهری.

حکم واقعی و حکم ظاهری

- . آدرس بیان علامه.....
- . در مبادی تصدیقی خواهیم گفت: چطور شارع می‌تواند در کنار احکام واقعی، مجموعه‌ای از احکام به نام احکام ظاهری داشته باشد. در آنجا اشکالات معروفی را که به مسئله‌ی جمع بین حکم ظاهری و واقعی مربوط می‌گردد، مطرح می‌نماییم و همان گونه که بعدها خواهیم دید، این اشکالات هم در امارات جاری است و هم در اصول عملی. از این روی اصطلاح رایج و غالب در کلمات فقها و اصولی‌ها این است که حکم ظاهری هم شامل اماره می‌شود و هم شامل اصول عملی و اصطلاح مرحوم مظفر که ما برای تصحیح آن، اماره را با توجیهی حکم واقعی دانستیم، خلاف اصطلاح مشهور فقها و اصولی‌هاست. شبهات موجود در جمع بین حکم ظاهری و واقعی هم فقط اختصاص به اصول عملی ندارد.
- . خبر واحد یک مثال برای اماره است. اماره‌ی دیگر مطرح، حجیت ظهور است. وقتی زراره از امام صادق علیه السلام خبری را نقل می‌کند، هم در ناحیه‌ی سند و هم در ناحیه‌ی دلالت، به اماره تمسک می‌کنیم. مدرک ما در این که، امام صادق علیه السلام حکم را بیان فرموده، اخبار زراره است و دلیل اخذ چنین خبری، حجیت خبر واحد است. اما بعد از اطمینان از سند، نوبت به دلالت می‌رسد. دلالت سخن امام علیه السلام بر حکم مورد نظر، معمولاً از قبیل نص نیست؛ بلکه معمولاً از قبیل ظاهر است. البته در جای خود بیان شده که هر عبارتی، حدودی از نصوصیت را برخوردار است. یعنی تا حدی نص است. اما یک حدی از دلالت معمولاً ظاهر است. یعنی اینطور نیست که یک عبارت کاملاً نص باشد یا کاملاً ظاهر؛ اینطور نیست که هیچ نصی در عبارت نباشد یا هیچ ظهوری در عبارت نباشد.
- بنابراین در نقل یک خبر از یک معصوم، هم در ناحیه‌ی سند، یعنی استناد سخن به امام، و هم در ناحیه‌ی دلالت، یعنی استفاده از عبارت و کشف واقع، به ظهور تمسک می‌کنیم.
- واضح است اصالة الاطلاق و اصالة العموم از شعب حجیت ظهور هستند و صرف این که به آنها اصل می‌گویید، آنها را در زمره‌ی اصول عملی قرار نمی‌دهد. بعدها در جای خود، نسبت بین اصالة العموم و ظهور را و این که کدام از دیگری نشأت می‌گیرد، بیان خواهیم کرد.
- در بحث‌های آینده (در مبادی تصدیقی) مقصود از حجیت در احکام را توضیح خواهیم داد.
- این بحث را در جمع حکم ظاهری و واقعی بیان خواهیم نمود..... آدرس فنی
- این بحث‌ها، بحث‌هایی است که در آینده توضیح خواهیم داد و الآن مستقیماً به بحث ما مربوط نمی‌شود. فقط نکته‌ای که اینجا باید بر آن تأکید نماییم، ظاهری بودن امارات و اصول عملی است؛ اگر چه اماره مطابق با واقع و لسانش، لسان واقع نمایی باشد.

حکم اولی و حکم ثانوی

- حکم واقعی به حکم اولی و حکم ثانوی تقسیم می شود.
- حکم واقعی اولی عبارت از حکم یک شیء و یک فعل در واقع و نفس الامر است بدون این که علم یا جهل مکلف در آن دخالتی داشته باشد.

حکم اولی و حکم ثانوی

- و حکم ثانوی هم، حکم یک شیء در واقع است، اما در حالات خاصی که مکلف امکان عمل به حکم اولی را ندارد.
- یعنی در موضوع حکم ثانوی، حالت خاصی یعنی عدم امکان عمل به حکم اولی، اخذ شده است.
- مثل حالت اضطرار که مکلف نمی تواند به حکم واقعی عمل کند.

حکم اولی و حکم ثانوی

- مقصود از امکان، امکان به معنای عقلی (یعنی این که عقلاً ممکن نباشد) نیست، چه امکان به معنای عقلی، شرط عمومی تکلیف است.
- هیچ یک از تکالیف الهی در صورتی که ممکن نباشد، برای مکلف تنجز پیدا نمی‌کند و اگر به طور کلی چنین امکانی وجود نداشته باشد، اصلاً جعل نمی‌شود.

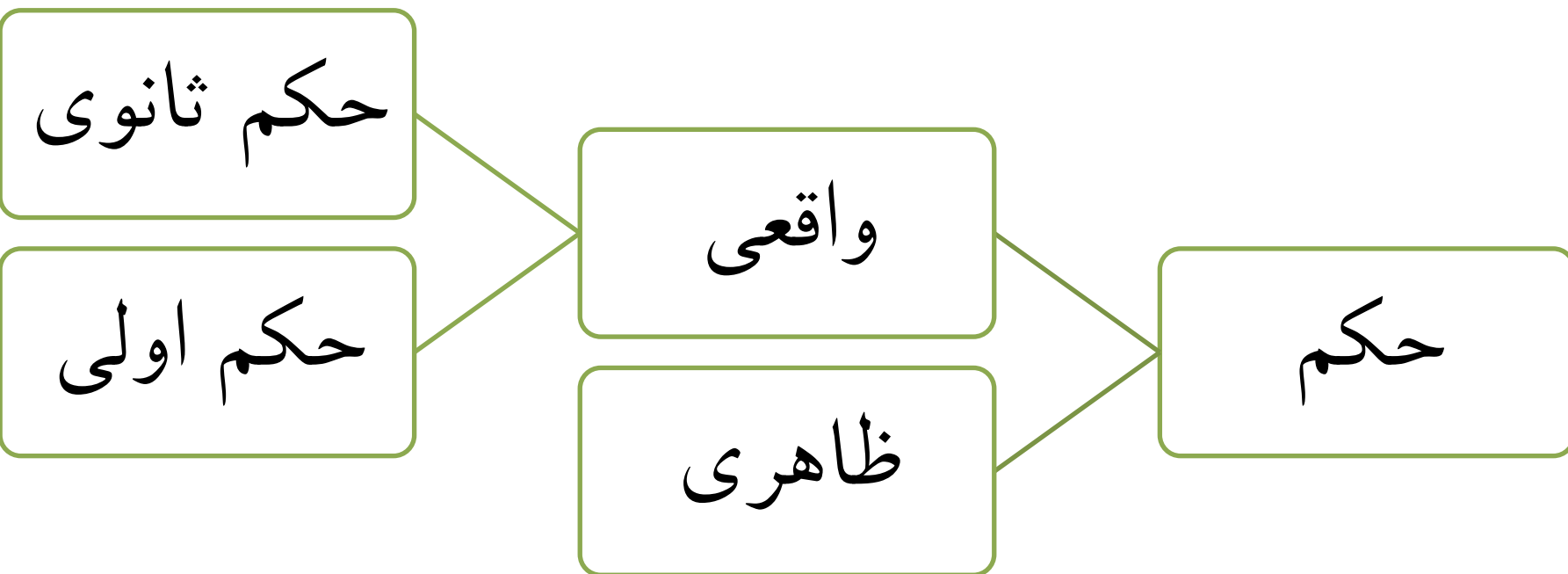
حکم اولی و حکم ثانوی

- مراد از امکان نداشتن، حالاتی است که مکلف در انجام عمل بر طبق حکم واقعی اولی، گرفتار ضرر شدید یا گرفتار حرج می‌شود و انجام آن به صورت عادی ممکن نیست.
- به عبارت دیگر او عرفاً نمی‌تواند کار را انجام دهد، مثل موارد اضطرار،
- یا انجام کار برای او مشکل است، مثل موارد حرج،
- یا گرفتار ضرر فراوان می‌شود، مثل موارد ضرر؛ نه این که عقلاً نمی‌تواند. احکام حرجی یا اضطراری همه از این سنخ هستند.

حکم اولی و حکم ثانوی

- بنابراین احکام ثانوی، احکام واقعی هستند که در حالات خاص برای مکلف جعل شده‌اند و احکام اولی، معین کننده‌ی وظیفه‌ی واقعی مکلف در حالات عادی هستند.
- با این بیان و آنچه در قبل گفتیم، واضح می‌گردد که حکم یا ظاهری است و یا واقعی و حکم ثانوی، حکم ظاهری نیست، خودش یک حکم واقعی است. بله، همین حکم واقعی ثانوی ممکن است به اماره‌ای ثابت شود. از آن جهت، حکم ظاهری است.

حکم اولی و حکم ثانوی



مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط

فصل ششم: امثال

- یکی دیگر از مبادی تصویری، بحث امثال است. وقتی مولی حکمی را اعتبار نماید، گاهی در آن حکم، امثال معنا می‌یابد. امثال عبارت است از اتیان عبد به آنچه مولی اعتبار می‌کند.
- امثالی که محط بحث‌های فقهی و اصولی است و گفته شده مسقط تکلیف می‌باشد، به احکام تکلیفی الزامی یعنی وجوب و حرمت اختصاص دارد و در دایره‌ی آن احکام مطرح است. امثال وجوب به اتیان «مأمور به» و امثال حرمت به اجتناب از «منهی عنه» صورت می‌پذیرد.

فصل ششم: امثال

- در خود احکام وضعی، امثال معنا ندارد ولی از آنجا که این احکام دارای آثار تکلیفی-اند، هر جا که اثر تکلیفی الزامی وجود داشته باشد، امثال معنا پیدا می‌کند.

فصل ششم: امثال

- امثال در برخی احکام تکلیفی غیر الزامی نیز، معنا دارد. احکامی مثل استحباب و کراهت که مکلف یا بر طبق «مأمور به» استحبابی عمل می‌کند یا از «منهی عنه» کراهتی اجتناب می‌نماید، در بحث امثال یا بحث‌های مربوط به امثال جای می‌گیرند؛ اما چون امثال در حوزه تکالیف و الزامات شرعی است، بحث امثال در مستحبات و مکروهات، یک بحث استطرادی خواهد بود.

فصل ششم: امثال

- در هر حال مقصود از امثال این است که مکلف، تکلیف را در خارج عینیت بخشد و «مکلف به» را در خارج انجام دهد. در مواردی که تکلیف طلب فعل است و امری وجود دارد (مثل موارد وجوب یا استحباب)، معنای حقیقی، انجام تکلیف مورد نظر است. یعنی مکلف باید یا بهتر است «مأمور به» را در خارج اتیان کند. اما در مواردی که تکلیف نهی، ردع و زجر است (مثل موارد حرمت و کراهت)، مقصود از اتیان «مکلف به»، اجتناب از «منهی عنه» و تحقق نبخشیدن آن می باشد.

فصل ششم: امثال

- این مطلب شبیه آن چیزی است که در قضایای حملیه مطرح می‌شود. در قضایای موجب، حمل به معنای حقیقی است، اما در قضایای سالبه، سلب حمل وجود دارد، نه حمل سلب. در این موارد، حمل را نفی می‌کنیم، اما در عین حال نام قضیه بر آنها می‌نهیم. در موارد امثال «منهی عنه» نیز مکلف از «منهی عنه» اجتناب می‌کند و آن را تحقق نمی‌بخشد؛ اما باز به همین، اتیان «مکلف به» می‌گوییم.

فصل ششم: امثال

- گاه تعبیر دیگری در مورد امثال به کار رفته که هم موارد امر را می‌گیرد و هم موارد نهی را. در این تعبیر، امثال به جری عملی بر طبق تکلیف، معرفی شده است.
- معنای جری عملی، مشی خارجی و رفتارهای بیرونی و عینی مکلف است و امثال یعنی مکلف، رفتارهای بیرونی و عینی خودش را با تکلیف منطبق کند. اگر جایی عمل مطلوب است، عمل نماید و اگر جایی ترک مورد نظر است، ترک نماید.

فصل ششم: امثال

- امثال عقلاً مسقط تکلیف است. اگر کسی با تکلیفی مواجه گشت و آن را اتیان نمود، تکلیف از او ساقط می‌شود.
- حال اگر «ملکف به»، واحد است با یک بار انجام دادن، تکلیف عقلاً ساقط می‌گردد و اگر «مکلف به»، متعدد است، با انجام دادن به تعداد مطلوب، تکلیف از او برداشته می‌شود. یعنی امثال تابع نوع تکلیف و «مکلف به» است.
- امثال را به اقسامی تقسیم کرده‌اند. مواردی که در ذیل می‌شماریم، اقسام امثال هستند.